

مشخص نیست چگونه همزمان با «فعل خموشی به لب داشتن ایرانیان»، «سرودها و ترانه‌های فارسی، مانند دوره‌های پیشین همچنان رواج و رونق خود» را حفظ کرده است!

مردم بهمان زبان دیرین سخن می‌گفتند. ترانه‌ها و سرودها و افسانه‌ها و مثل‌ها همان بود که در قدیم بود.^{۳۱}

مشخص نیست چگونه همزمان با «فعل خموشی به لب داشتن ایرانیان»، «سرودها و ترانه‌های فارسی، مانند دوره‌های پیشین همچنان رواج و رونق خود» را حفظ کرده است!

زرین کوب درباره‌ی انگیزه‌ی قیام ابومسلم خراسانی و همکاری با داعیان عباسی در ابتدا این گونه اذعان داشته که «نمی‌توان از روی منابع و اسناد موجود به درستی دانست که ابومسلم چه می‌خواست و چه در سر می‌پرورانده»^{۳۲}، سپس، در باب هدف و انگیزه‌ی ابومسلم با قاطعیت می‌گوید:

در هر حال، محقق است که ابومسلم و یاران او، از عزت و تأیید عباسیان، جز برانداختن مروان عزمی دیگر نداشته‌اند و مشکل به نظر می‌آید که اگر ابومسلم کشته نمی‌شد و سیاه‌جامگان فرصت می‌یافتند دولت و خلافت را بر بنی‌عباس باقی می‌گذاشتند.^{۳۳}

وی در ادامه در باب اندیشه و انگیزه‌ی ابومسلم چنین قلم‌فرسایی کرده است: «اندیشه‌ی او اندیشه‌ی استقلال و آزادی ایرانیان، اندیشه‌ی احیاء رسوم و آیین کهن بود.»^{۳۴} نظریه‌ی فقدان منابع و اسناد درباره‌ی خواست و مراد ابومسلم، پذیرش ادعاهای زرین کوب در مورد آمال و مقاصد ابومسلم دشوار به نظر می‌آید. همچنین، مخاطب با خواندن این مسودات از خود می‌پرسد چگونه است ایرانیانی که تا این حد دشمن خلافت و عرب بوده‌اند و «اگر مجال می‌یافتند دولت و خلافت بر بنی‌عباس باقی نمی‌گذاشتند»، هنگام قدرت گرفتن در دوره‌ی آل بویه و استیلاء بر بغداد، با وجود اهل تشیع بودن، کماکان در حفظ بقاء و دوام خلافت عباسی کوشیدند؟!!

همچنین، زرین کوب اذعان داشته پس از پیروزی مأمون بر امین، «عرب دیگر در درگاه خلافت قدر و شأنی نیافت... و در روزگار مأمون، و جانشینان او، بغداد دیگر شهری عربی به‌شمار نمی‌آمد.»^{۳۵} بررسی متون تاریخی سده‌های سوم و چهارم هجری از قبیل مروج الذهب مسعودی و تاریخ طبری نشان می‌دهد علی‌رغم حضور خاندان‌های سرشناس ایرانی مانند خاندان نوبخت، برمک، سهل و طاهر در دستگاه

خلافت عباسی آن گونه که پژوهشگران ایرانی در دهه‌های اخیر گمان برده‌اند، عرصه‌ی دولت و سیاست به ایرانیان واگذار نشده و عنصر عرب همواره در دستگاه خلافت مناصب مهم لشگری و دیوانی را بر عهده داشته و ایفاگر نقش‌های مؤثری بوده است. برای مثال فقط در دوره‌ی مأمون که مادرش ایرانی بود و نزد پژوهشگران ایرانی روزگار خلافت وی اوج ایران‌گرایی و عرب‌گریزی خلافت عباسی به حساب می‌آید، وزیران، فرماندهان، مشاوران و قاضی القضاة‌های عرب بسیاری مانند یحیی بن اکثم تمیمی (۱۵۹-۲۴۲ق) و احمد ابن ابی داوود (۱۶۰-۲۴۰ق)، قاضی القضاة محمد بن عبدالملک زبّات (۱۷۳-۲۳۳ق) و احمد بن یوسف (۲۱۳ق)، وزیر، ثمامه بن اشیرس (۲۲۵ق)، زهیر بن مسیب (۲۰۱ق) و عجیف بن عنبسه^{۳۶} فرمانده‌ی لشکر، در رأس امور سیاسی و نظامی قرار داشته‌اند.

از دیگر خطاهای روشی زرین کوب استنتاج یک قاعده کلی از یک روایت ناظر بر رخداد جزئی است. برای مثال، وی از اقدام قتیبة بن مسلم در نابودکردن کتاب‌ها و حفظ و زبان خوارزمی چنین نتیجه گرفته است: «عربان هم از آغاز حال... درصد برآمدند زبان‌ها و لهجه‌های رایج در ایران را از میان ببرند» و «رفتاری که تا زبان در خوارزم با خط و زبان مردم کردند را بدین دعوی حجت است.»^{۳۷} همچنین، بنا بر روایتی از کتاب تاریخ بخارا که «مردمان بخارا به اول اسلام در نماز، قرآن به پارسی خواندند و عربی نتوانستند آموختن» نتیجه گرفته است: «از ایرانیان، حتی آن‌ها که آیین مسلمانان پذیرفته بودند، زبان تازی را نمی‌آموختند.»^{۳۸} همچنین، از سخن منسوب به خسرو پرویز در باب عرب‌ها که:

اعراب رانه در کار دین هیچ خصلت نیکو یافتیم و نه در کار دنیا. آن‌ها رانه صاحب عزم و تدبیر دیدم و نه اهل قوت و قدرت. آنگاه گواه فرومایگی و پستی همت آنان همین بس، که آنها با جانوران گزنده و مرغان آواره در جای و مقام برابرند، فرزندان خود را از راه بینوایی و نیازمندی می‌کشند و یکدیگر را بر اثر گرسنگی و درماندگی می‌خورند...^{۳۹}

نتیجه گرفته است: «مردم ایران... نسبت به عربان با نظر کینه و نفرت می‌نگریستند»

و از آن نتیجه نیز نتیجه دیگری گرفته که: «کسانی که درباره‌ی اعراب بدین گونه فکری کردند طبعاً نمی‌توانستند زیر بار تسلط آن‌ها بروند. سلطه‌ی عرب برای آنان هیچ گونه قابل تحمل نبود»؛^{۴۰} در حالی که تاریخ اسلام و ایران در سده‌های نخستین اسلامی، علاوه بر جنگ‌ها و ستیزها، صحنه‌ی همکاری و تعامل اشخاص و خاندان‌های ایرانی با خلفا و والیان اموی و عباسی است از عبد الحمید کاتب، ابن مقفع، ابومسلم و افشین تا خاندان برمک، سهل، طاهر، بویه و دهقانان مسئول جمع‌آوری خراج.^{۴۱}

سخن پایانی

مراد عبدالحسین زرین کوب از نگارش دو قرن سکوت، در ظاهر شرح تاریخ سیاسی و اجتماعی مردم ایران در دو سده‌ی نخست اسلامی بر اساس اسناد و منابع تاریخی بوده است. با این حال، نتیجه‌گیری‌ها و قضاوت‌های وی، نحوه‌ی چینش اخبار و گزینش گزارش‌های تاریخی بدون توجه به مؤلفه‌های بنیادین تاریخ‌نگاری و نوع ادبیاتی که عرب را «مردمی وحشی گونه و حریص و مادی»، «کودن»، «ناخوان»، «درمانده»، «عاجز»، «آزمند»، «سودپرست» و «مشتی... گرسنه و برهنه» و ایرانیان را «متمدن»، «دلاور» و «فداکار» معرفی می‌کند مخاطب را بر آن می‌دارد که از نیت ظاهری نگارنده فراتر رفته و در انگیزه‌ی باطنی وی تأمل کند. نتایج بررسی دو قرن سکوت نشان می‌دهد زرین کوب در مقام راوی تاریخ با انتخاب فصلی ناخوشایند از تاریخ ایران زمین یعنی دورانی که ایران زمین آماج غارات و حملات تازیان و تحت استیلاء آنان قرار داشت، بدون رعایت اصول اخلاقی و علمی درصد تحقیر و خوارشمردن قوم عرب و برتر دانستن عنصر ایرانی برآمده است. به عبارت دقیق‌تر، می‌توان دو قرن سکوت را شرح مفصل، اگرچه دیر هنگام، علل و ریشه‌های نفرت و کینه‌ی منورالفرکان قاجاری و روشنفکران دوره‌ی پهلوی دانست که در قالب ستیز با عرب و در برخی مواقع اسلام، درصد پالودن زبان فارسی از الفاظ عربی، تغییر خط عربی به لاتین و پروتستان‌تیزم اسلامی بودند. زرین کوب در این وادی چنان که در مقدمه‌ی چاپ نخست اذعان داشته در تألیف کتاب از احساسات خود، احساس